

حاجی بابا و میرزا ابوالحسن خان — یک معما*

هنری ب. مکنزی جانستن / کریم امامی

امروز شهرتِ جیمز جاستی‌نین موریه^۱ (۱۷۸۲ تا ۱۸۴۹)، نه به این سبب است که عموی سر رابرت موریه^۲، دیپلماتِ برجسته‌ی بریتانیایی در نیمه‌ی دوم قرنِ نوزدهم، بوده است (۱) و یا به این سبب که خودش روزی از مأمورانِ سیاسیِ دولتِ بریتانیا به شمار می‌رفت و خدماتِ نسبتاً در خورِ توجهی انجام داد (۲). نه، شهرتِ او بیشتر به خاطرِ دو رمانِ پیکارسکی^۳ است که تصنیف کرده: سرگذشتِ حاجی‌بابای اصفهانی^۴، چاپ اول ۱۸۲۴ و، دنباله‌ی آن، ماجراهای حاجی‌بابا در انگلیس^۵، که چهار سال بعد انتشار یافت. موریه البته مدتی پیش‌تر با انتشارِ دو سفرنامه از تجاربِ سفرش به ایران (۳) معروفیتی کسب کرده بود؛ ولی این دو کتاب سال‌هاست که نایاب هستند و کم‌تر کسی خارج از محافلِ دانشگاهی آنها را می‌شناسد. موریه همچنین بعد از تصنیفِ دو رمانِ حاجی‌بابا رمان‌های دیگری نوشت که با درجاتِ

* این مقاله ترجمه‌ی جستاری است که در سال‌نامه‌ی ایران، از انتشاراتِ انجمنِ ایران‌شناسیِ بریتانیا، در لندن به چاپ رسیده است، با این مشخصات:

Henry B. McKenzie Johnston, "Hajji Baba and Mirza Abul Hasan Khan – a Conundrum", *IRAN*, vol. XVIII (1995), pp. 93-96.

1) James Justinian Morier

2) Sir Robert Morier

۳) ارجاعاتِ مؤلف با شماره‌هایی که در متن در میانِ دو کمان نهاده شده مشخص شده‌اند؛ خود ارجاعات را در پایانِ مقاله خواهید یافت. پاورقی‌ها از مترجم است.

۴) the picaresque novel، نوعی رمان که قهرمانِ آن از کودکی با بدبختی دست به گریبان است و در تلاشِ معاش به هر کجا می‌رود تا سرانجام به مددِ هوش و ذکاوت و چاره‌جوییِ خود به نوایی می‌رسد. رمانِ تام جونز اثرِ هنری فیلدینگ چنین رمانی است.

۵) *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. چنان‌که خوانندگان می‌دانند، بهترین ترجمه‌ی فارسی این کتاب از آن میرزا حبیب اصفهانی است که در اولین چاپ (کلکته، ۱۳۲۴ هـ.ق) به شیخ احمد روحی منسوب شده بود. جدیدترین چاپ این ترجمه در تبریز انجام گرفته است، در دهه‌ی ۱۳۵۰.

۶) *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan in England*. این کتاب نیز به فارسی ترجمه شده است، با عنوانِ حاجی بابا در انگلیس، بار اول در هندوستان به دستِ اسدالله طاهری (بمبئی، ۱۳۲۵ هـ.ق) و بار دوم به قلمِ احمد تارخ (۴) در ایران (تهران، ۱۳۲۱ ش، ج.۳).

متفاوتی از استقبال مواجه شدند ولی امروز به ندرت کسی از آنها صحبت می‌کند (۴). اما حاجی‌بابای اول به چندین زبان ترجمه و بارها و بارها تجدید چاپ شده است، از جمله در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۹ در انگلستان (۵)، و از قرار معلوم در امریکا هم دارند فیلمی از روی آن می‌سازند. با این توصیف، با وجود توجه پایداری که نسبت به رمان اول جیمز موریه ابراز می‌شود، در مورد این کتاب معمایی وجود دارد که هیچ‌گاه به نحو رضایت‌بخشی حل و فصل نشده است، معمایی که شاید برای محققان جالب‌تر باشد تا برای تماشاگران سینما. مقصود از نگارش مقاله‌ی حاضر طرح مسئله و دعوت محققان به اظهار نظر درباره‌ی آن است.

جیمز موریه روز ۱۵ اوت ۱۷۸۲ در بندر ازمیر متولد شد. پدرش بازرگانی بود اصلاً سوییسی که به تابعیت دولت بریتانیا درآمده بود و با کمپانی «لوان»^۷ کار می‌کرد. جیمز پنج‌ساله را در ۱۷۸۷ به انگلستان بردند؛ او دوازده سال بعد به ازمیر بازگشت تا با شریک پدر خود کار کند. در سال ۱۸۰۶ به استانبول رفت که پدرش در آن‌جا سرکنسول دولت بریتانیا شده بود، و در همان شهر بود که با هارفورد جونز^۸ آشنا شد. وقتی این شخص سال بعد با مأموریت سیاسی به ایران اعزام شد، جیمز موریه‌ی جوان را به عنوان منشی خود همراه برد. جیمز، در سال ۱۸۰۹، در معیت میرزا ابوالحسن ایلچی، به انگلستان سفر کرد و در سال ۱۸۱۰، با عنوان منشی سفیر جدید، سرگور اوزلی^۹، به ایران بازگشت، در حالی که میرزا ابوالحسن نیز همراه این هیئت سفر می‌کرد. در سال ۱۸۱۴ که سرگور اوزلی ایران را ترک گفت، جیمز موریه، در مقام کاردار موقت، در ایران باقی ماند تا این که، در سال ۱۸۱۵، هنری ویلاک^{۱۰} جانشین او شد. از آن پس، به استثنای راه‌نمایی، یا به قول خود موریه «افسارکشی» میرزا ابوالحسن (که حالا دیگر میرزا ابوالحسن خان شده بود)، در دومین مأموریت سیاسیش به انگلستان طی سال‌های ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰، یگانه فعالیت دیپلماتیک جیمز موریه مسافرتش به مکزیک در مقام کمیسر مخصوص دولت بریتانیا بود از ۱۸۲۴ تا ۱۸۲۶ (۶).

جیمز موریه خودش گفته است وقتی «حاجی‌بابا»ی دغل را خلق می‌کرده به شدت تحت تأثیر رمان ژیل بلاس^{۱۱} بوده است. او البته در سال‌های نوجوانی نیز کتاب هزار و یک شب را از

7) Levant Company.

۸) Harford Jones، نماینده‌ی بازرگانی کمپانی هند شرقی در بصره و بغداد که بعداً به سفارت به ایران رفت.

9) Sir Gore Ouseley. 10) Henry Willock.

۱۱) Gil Blas، شاهکار Alain René Lesage (۱۶۶۸-۱۷۴۷). یک ترجمه‌ی فارسی از این رمان لوساژ به خامه‌ی میرزا حبیب اصفهانی نیز وجود دارد که هنوز انتشار نیافته است.

شوهر خاله‌اش، ویلیام والدگریو^{۱۲} که بعداً اولین بارون ردستاک شد، هدیه گرفته و خوانده بود. ولی میرزا ابوالحسن الگوی شخصیتی است که در اواخرِ رمانِ حاجی بابای اول با نام میرزا فیروز واردِ صحنه می‌شود، همو که در مقامِ ایلچیِ ایران رهسپارِ انگلستان است و حاجی را به عنوانِ منشیِ مخصوصِ خود همراه می‌برد: و روشن است که در دومین رمانِ حاجی، ماجراهای حاجی بابا در انگلیس، شیرین‌کاری‌های میرزا ابوالحسن در انگلستان در سفرِ اولش الهام‌بخشِ جیمز موریه در نگارشِ رمانِ دوم بوده است و معمایِ موردِ بحث در باره‌ی دست داشتن یا دست نداشتنِ میرزا ابوالحسن در امری است که توضیحِ خواهم داد.

در پیش‌گفتارِ ماجراهای حاجی بابا در انگلیس، جیمز موریه متنِ نامه‌ی اعتراض‌آمیزی را درج کرده بود که ادعا می‌کرد از یکی از «بزرگانِ صاحب‌مقام» ایران دریافت داشته است. سر والتر اسکات^{۱۳}، در نقدی که بر این رمانِ دوم نوشت و در آن سهواً ایلچیِ پادشاهِ ایران در سفرِ ۱۸۰۹-۱۰ را «ابوطالب» نامید، تصور کرده بود که این نامه اصیل است و از آن زمان تا سالِ ۱۹۸۵ رویِ هم‌رفته این اعتقاد وجود داشت که نامه را حقیقتاً میرزا ابوالحسن نگاشته است. متنِ نامه، به شکلی که در کتاب چاپ شده، چنین است:

TEHRAN, 21st May, 1826

MY DEAR FRIEND

I am offended with you, and not without reason. What for you write Hajji Baba, sir? King very angry, sir. I swear him you never write lies; but he say, yes – write. All people very angry with you, sir. That very bad book, sir. All lies, sir. Who tell you all these lies, sir? What for you not speak to me? Very bad business, sir. Persian people very bad people, perhaps, but very good to you, sir. What for you abuse them so bad? I very angry. Sheikh Abdul Russool write oh! very long letter to the king 'bout that book, sir. He say you tell king's wife one bad woman, and king kill her. I very angry, sir. But you are my friend, and I tell king, sheikh write all lie. You call me Mirza Firouz, I know very well, and say I talk great deal nonsense. When I talk great deal nonsense? Oh you think yourself very clever man; but this Hajji Baba very foolish business. I think you sorry for it some time. I do not know, but I think very foolish.

English gentleman say, Hajji Baba very clever book, but I think not clever at

12) William Waldegrave, the first Baron Radstock.

۱۳) Sir Walter Scott, ۱۷۷۱-۱۸۳۲، رمان‌نویس و شاعرِ رمانتیکِ بریتانیایی.

all – very foolish book. You must not be angry with me, sir. I your old friend, sir. God know, I your very good friend to you, sir. But now you must write other book, and praise Persian peoples very much. I swear very much to the king you never write Hajji Baba.

I hope you will forgive me, sir. I not understand flatter peoples, you know very well. I plain man, sir – speak always plain, sir; but I always very good friend to you. But why you write 'bout me? God know I your old friend.

P.S. – I got very good house now, and very good garden, sir; much better as you saw here sir. English gentlemen tell me Mexico all silver and gold. You very rich man now, I hope. I like English flowers in my garden – great many; and king take all my china and glass. As you write so many things 'bout Mirza Firouz, I think you send me some seeds and roots not bad; and because I defend you to the king, and swear so much, little china and glass for me very good.

[ترجمه]

تهران، ۲۱ مه ۱۸۲۶ [= ۱۳ شوال ۱۲۴۱]

دوست عزیزم،

من از شما رنجیده ام، و این رنجش بدون سبب نیست. برای چه حاجی بابا را نوشته‌اید آقا؟ قبله‌ی عالم خیلی عصبانی آقا. من برایشان قسم خوردم شما هیچ وقت دروغ ننوشت ولی ایشان فرمودند چرا نوشت. همه از دست شما خیلی عصبانی آقا. کتاب خیلی بدی است آقا. تماماً دروغ آقا. چه کسی این دروغ‌ها به شما گفت آقا؟ برای چه شما با من صحبت نکرد؟ اقتضاح است آقا. شاید مردم ایران خیلی بد ولی به شما که همه خوبی کرد آقا. برای چه شما به ایشان ناسزا گفت؟ من خیلی عصبانی. شیخ عبدالرسول عریضه‌ی بالابلندی راجع به کتاب به قبله‌ی عالم نوشت آقا. شیخ عبدالرسول نوشت شما گفت زن پادشاه زن بد و پادشاه او را کشت. من خیلی عصبانی آقا. ولی شما دوست من هست و من به قبله‌ی عالم عرض کرد شیخ تماماً خلاف نوشت. شما اسم مرا گذاشت میرزا فیروز. من خوب دانست. و شما گفت من مزخرف خیلی گفت. من کی مزخرف خیلی گفت؟ شما فکر کرد خیلی زرنگ هست. ولی این قضیه‌ی حاجی بابا خیلی احمقانه.

آقای انگلیس گفت کتاب حاجی بابا خیلی هوش‌مندانه ولی من فکر نکرد کتاب هوش‌مندانه. من فکر کرد کتاب خیلی احمقانه. شما نباید از دست من عصبانی بود آقا. ولی حالا شما باید کتاب دیگری نوشت و از مردمان ایران خیلی تعریف کرد. من جلو قبله‌ی عالم چند بار قسم خوردم شما هیچ وقت حاجی بابا ننوشت.

امیدوارم شما مرا بخشید آقا. شما خودتان خوب دانست من بلد نبود چاپلوسی. من آدم صاف و راست آقا. همیشه حرف صاف زد آقا. ولی من همیشه دوست خوب شما بود. برای چه درباره‌ی من نوشت. خدا می‌داند من دوست قدیمی شما بود.

بعدالتحریر - من حالا منزل خیلی خوبی داشت با باغچه‌ی بسیار خوب آقا. خیلی بهتر از آن که شما این‌جا دید آقا. آقایان انگلیس به من گفت مکزیک تماماً طلا و نقره. امیدوارم شما حالا خیلی پول‌دار. من گل‌های انگلیسی باغچه خیلی دوست داشت، من خیلی زیاد گل خواست. قبله‌ی عالم تمام چینی و بلور مرا گرفتند. چون شما خیلی چیزها راجع به میرزا فیروز نوشت من فکر کرد اگر شما مقداری بذر و ریشه برای من فرستاد بد نبود. و چون من از شما نزد قبله‌ی عالم دفاع کرد و قسم زیاد خورد اگر قدری چینی و بلور برای من فرستاد خیلی خوب شد.

اما در سال ۱۹۸۵ سر دنیس رایت توجه محققان را به مدرکی جلب کرد دال بر این که نامه را در واقع دکتر جان مک‌نیل^{۱۴} (سر جان مک‌نیل بعدی) جعل کرده بوده است (۸). این مدرک نامه‌ای است (۹) خطاب به مک‌نیل (که در ایران بود) از جیمز بی. فریزر^{۱۵} (که در ادینبرو بود) به تاریخ ۵ آوریل ۱۸۲۹ که در آن فریزر چنین می‌نویسد:

از شنیدن این مطلب از خانم مک‌نیل [که در آن زمان به تنهایی، بدون شوهرش، برای گذراندن تعطیلات به بریتانیا بازگشته بود] که نامه‌ی میرزا ابوالحسن خان را، که مجله‌ی کوارترلی دیویو با آن آب‌وتاب یک محصول اصیل ایرانی خوانده بود، در حقیقت جناب عالی نوشته‌اید، بسیار خندیدم!

هرچند این مدرک پایه‌اش بر مسموعات است ولی در فقدان مدرک قاطعی که ثابت کند نامه‌ی چاپ شده توسط موریه را خود میرزا ابوالحسن نوشته مدرک گویایی محسوب می‌شود. اما من در جریان تحقیق جاری خود در زندگی جیمز موریه و برادرانش، در میان کاغذهای منتشر نشده‌ی خانواده‌ی موریه، که از طریق دیوید، برادر جیمز (پدر سر رابرت)، به‌ارث به نسل‌های بعدی منتقل شده و در حال حاضر در یک مجموعه‌ی اسناد خصوصی نگاه‌داری می‌شوند، سه سند یافته‌ام دال بر این که نامه‌ی منتشر شده توسط جیمز موریه می‌تواند بخشی از یک نامه‌ی اصیل میرزا ابوالحسن باشد.

اولین سند نامه‌ای است خطاب به دیوید موریه از هنری ویلاک از ایران به تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۲۵، ارسال شده از اردوگاه تابستانی [فتح‌علی] شاه در چمن سلطانیه که وی در آن چنین می‌نگارد:

سرگذشت حاجی بابا سروصدایش در ایران بلند شده و همان‌طور که انتظار داشتم در دربار احساسات

مخالفی را نسبت به مؤلف آن برانگیخته. من وجود این اثر را مخفی نگاه داشته بودم ولی کتاب سرانجام به بندر بوشهر رسید و نواب والا حاکم شیراز گزارشی از آن برای پادشاه به اصفهان فرستاد.

سند دوم نامه‌ی دیگری است از ویلاک به دیوید موریه به تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۲۶، باز از چمن سلطانیه، که حاوی مطلب زیر است:

گند حاجی بابا در دربار در آمده و ابوالحسن از این که تصویرش زیر اسم میرزا فیروز چاپ شده به شدت عصبانی است. نامه‌ای بالحن بسیار تند به جیمز موریه نوشته که من توصیه می‌کنم شما نگاهی به آن بیفکنید.

سومین سند (که به خط جیمز موریه نیست ولی ممکن است به خط همسر دیوید موریه نوشته شده باشد) چیزی است با عنوان «سواد نامه‌ی میرزا» که متن آن را ما عیناً، با همان املا و نقطه‌گذاری، در زیر می‌آوریم:

Tehran 21st May 1826

My dear Friend,

I have had the pleasure to receive your letter of the 18th of last Oct' from London and I hope that you are now on your return homewards after having settled the affairs of Yangeedooneah to your credit & satisfaction. I sometimes fear that you may endanger matters of importance for the sake of gaining some trifling advantage, for I well remember how you broke a chair worth a guinea while endeavouring to save a candle worth a penny.

You see I am offended with you & not without reason you will allow. What for you write Hajee Baba Sir. King very angry Sir. I swear him you never write lies, but he say yes. All people very angry with you Sir. What for you not speak to me. That very bad book Sir – all lies Sir. Who tell you all these lies Sir. Very bad business Sir. What for you abuse them so bad. I very angry. Shiek Abdul Russool write, ah! very long letter to the King about that book Sir. He say you tell Kings wife whore & King kill her. I very angry Sir – but you my friend & I tell King, Shiek write all lies – you call me Meerza Feroose, I know very well & say I talk nonsense. When I talk nonsense. Oh you think yourself very clever man. Lord Castlereagh's sister say so – you remember in Ireland. But this Hajee Baba, very foolish business. I think you sorry for it sometime. I don't know, but I think very foolish. You must not be angry with me Sir. I your old friend Sir. But now you

must write another Book & praise Persian peoples very much. I swear very much to the King you never write Hajee Baba.

I hope you will forgive me Sir. I not understand flatter peoples. You know very well I plain man Sir. I speak always very plain Sir – but I always very good friend to you – but why you write about me – God know I your old friend.

Give my very kind remembrances to all our good friends in Eng^d & particularly to your own family & believe me to be.

My dear friend,

Yours most truly
Abul Hassan

P.S.

I got very good House and Garden Sir – much better as you saw here Sir. Mr. Willock tell me Mexico all silver & Gold. You very rich man now I hope. I like English flowers in my Garden – great many – & King take all my China and Glass – as you write so many things bout Meerza Feroose, I think you send me some seeds & roots not bad because I defend you to the King & swear so much – little China & Glass for me very good.

[ترجمه]

تهران، ۲۱ مهی ۱۸۲۶

دوست عزیزم،

با خوشوقتی رقیمهی شریفهی مورخهی ۱۸ اکتبر شما را از لندن زیارت کردم و امیدوارم که هم‌اینک، پس از فیصله دادن امور ینگه‌دنیا، به ترتیبی که اسباب ترضیهی خاطراتان را فراهم آورد و موجب سربلندیتان شود در راه بازگشت به وطن باشید. گاه می‌ترسم که شما، به خاطر دست‌یابی به یک امتیاز کوچک، امور مهمه را به خطر بیفکنید. زیرا خوب به خاطر دارم که چگونه یک صندلی به ارزش یک سکه‌ی طلا را شکستید تا شمعی را که پیش‌ری بیش نمی‌ارزید نجات بدهید.

می‌بینید که من از شما رنجیده‌ام و این رنجش با اجازه‌ی شما، بی‌سبب نیست. برای چه حاجی‌بابا را نوشته‌اید آقا؟ قبله‌ی عالم خیلی عصبانی آقا. من برایشان قسم خورد شما هیچ‌وقت دروغ نوشت ولی ایشان فرمودند چرا نوشت. همه‌ی مردم از دست شما خیلی عصبانی آقا. برای چه شما با من صحبت نکرد؟ آن کتاب خیلی بد است آقا. تماماً دروغ آقا. چه کسی این دروغ‌ها را به شما گفت آقا؟ افتضاح است آقا. برای چه شما به ایشان ناسزا گفت؟ من خیلی عصبانی. شیخ عبدالرسول عریضه‌ی بالابلندی راجع به کتاب به قبله‌ی عالم نوشت آقا. شیخ عبدالرسول نوشت شما گفت زن پادشاه فاحشه و پادشاه او را کشت. من خیلی عصبانی آقا. ولی شما دوست من هست و من به قبله‌ی عالم عرض کرد شیخ تماماً خلاف نوشت. شما اسم مرا گذاشت میرزا فیروز. من خوب می‌دانم. و شما گفت من مزخرف گفت. من کی مزخرف گفت؟ شما فکر کرد خیلی آدم زرنگ. خواهر لرد کاسل‌ری

چنین گفت، یادتان هست در ایرلند. ولی این قضیه‌ی حاجی‌بابا خیلی احمقانه. من فکر کرد شما بعضی وقت از این کار پشیمان. من ندانست ولی فکر کرد خیلی احمقانه. شما نباید از دست من عصبانی بود آقا. من دوست قدیمی شما آقا. ولی حالا شما باید کتاب دیگری نوشت و از مردمان ایران خیلی تعریف کرد. من جلو قله‌ی عالم خیلی قسم خورد شما هرگز حاجی‌بابا ننوشت. امیدوارم شما مرا بخشید آقا. من بلد نبود چاپلوسی. شما خودتان دانست من آدم صاف و راست آقا. من همیشه حرف صاف زد آقا. ولی من همیشه دوست خوب شما بود. برای چه درباره‌ی من نوشت. خدا می‌داند من دوست قدیمی شما بود. شما سلام مرا به تمام دوستان خوب در انگلیس برسانید و مخصوصاً به خانواده‌ی خودتان و قبول بفرمایید وقتی می‌گویم

دوست عزیزم
دوست‌دار حقیقی شما
ابوالحسن

بعدالتحریر

من حالا منزل خیلی خوبی داشت با باغچه‌ی بسیار خوب آقا. خیلی بهتر از آن که شما در این جا دید آقا. مستر ویلاک به من گفت مکزیک تماماً طلا و نقره. امیدوارم شما حالا خیلی پول‌دار. من گل‌های انگلیسی باغچه را خیلی دوست داشت، من خیلی زیاد گل داشت. قله‌ی عالم تمام چینی و بلور مرا گرفتند - چون شما خیلی چیزها راجع به میرزا فیروز نوشت من فکر کرد اگر شما مقداری بذر و ریشه برای من فرستاد بد نبود، چون من از شما نزد قله‌ی عالم دفاع کرد و قسم زیاد خورد - قدری چینی و بلور برای من فرستاد خیلی خوب شد.

برای سهولت ارجاع، نامه‌ی چاپ شده را «سند الف» می‌خوانیم و نگارشی از آن را که در میان کاغذهای موریه پیدا شده «سند ب». جیمز موریه خودش در پیش‌گفتارِ رمان حاجی‌بابای دوم توضیح می‌دهد که اولین بندِ نامه‌ای را که از یکی از «بزرگان» ایران دریافت داشته حذف کرده، زیرا به روشنی پیداست که «به دست یک نفر انگلیسی نوشته شده». ولی اگر آن نامه در واقع همان است که ما «سند ب» می‌خوانیم، می‌توانیم ببینیم که موریه، علاوه بر بند اول، آخرین بند قبل از امضا و اشاره به مطلبی را که خواهر لرد کاسل‌ری در ایرلند به او گفته حذف کرده و در چند جای متن هم دست برده است. حالا پرسش این است که آیا «سند ب» رونوشت نامه‌ی اصیلی از میرزا ابوالحسن است (اصل نامه پیدا نشده) و اگر چنین باشد پس چگونه همسر مکنیل بر این باور بوده که شوهرش مسئول پیدایی «سند الف» است؟ و یک

پیچیدگی دیگر در این قضیه کشفی است که من به لطفِ سر دنیس رایت^{۱۶} کرده‌ام و آن این‌که آقای فرهادِ دِبا در مجموعه‌ی خود سوادِ نامه‌ای را دارد (ظاهراً به همان خطِ «سندِ ب») که از قرارِ معلوم به قلمِ میرزا ابوالحسن نوشته شده و، به جز چند موردِ تفاوتِ جزئی، متنِ آن عیناً همان متنِ «سندِ ب» است ولی بدونِ بندِ اولِ آن.

اولین نکته‌ای که باید در نظر بگیریم این است که آیا امکان دارد میرزا ابوالحسن، که در آن زمان وزیرِ دولِ خارجه شده بوده، چنین نامه‌ای را، یعنی اصلِ «سندِ ب» را، نوشته باشد؟ سبکِ انگلیسیِ «دست و پا شکسته»ی نامه در بخشِ اصلیِ آن شبیه به همان نوعِ زبانی است که در نامه‌ی میرزا ابوالحسن به روزنامه‌ی مورینگ پست^{۱۷}، مندرج در شماره‌ی مورخ ۲۹ مه‌ی ۱۸۱۰ (۱۰)، مشاهده می‌شود. در نامه‌های دیگری که میرزا ابوالحسن نوشته و در سازمانِ اسنادِ ملیِ بریتانیا درلندن محفوظ است (مثلاً نامه‌ی مضبوط تحتِ شماره‌ی FO 60/11) انگلیسیِ «درست‌تری» به کار برده شده است. ولی میرزا نامه‌های خصوصی با انگلیسیِ دست و پا شکسته هم دارد (از جمله نامه‌ای که به احتمالِ زیاد در سالِ ۱۸۲۰ به ویکنْت ملویل^{۱۸} نگاشته و در کتاب‌خانه‌ی ملیِ بریتانیا تحتِ شماره‌ی ADD MSS 41768/213 نگاه‌داری می‌شود). به کار نرفتنِ علامتِ سؤال در «سندِ ب» این احتمال را تقویت می‌کند که آن متن در واقع سوادِ نامه‌ی اصلی است که به دستِ میرزا ابوالحسن نوشته شد. به هیچ وجه غیر ممکن نیست که میرزا ابوالحسن نامه‌ای به سبکِ «سندِ ب» به دوستِ دیرینِ خود، جیمز موریه، نوشته باشد، هرچند که اسبابِ تعجب و پرسش است که چطور چنین اختلافِ سبکی بینِ بندهای اول و آخرِ نامه و متنِ میانِ آن دو بند وجود دارد.

آیا امکان دارد که «سندِ ب» کارِ مکنیل باشد؟ برای قبولِ این فرض اولاً باید بپذیریم که مکنیل دارای آن‌چنان طبعِ شوخی بوده است - که پذیرفتنِ این امر بر اساسِ قضاوت‌مان از رویِ اوراقِ بازمانده‌ی او دشوار است - و ثانیاً باز باید بپذیریم که مکنیل از موردی که جیمز موریه در آن یک صندلی را شکسته تا شمعی را نجات دهد خبر داشته، و نیز از آنچه خواهرِ لرد کاسل‌ری در اثنای سفرِ میرزا ابوالحسن به ایرلند در ژانویه‌ی ۱۸۲۰، که در آن‌جا موردِ استقبال و پذیراییِ پدرِ لرد کاسل‌ری قرار گرفته، بر زبان آورده بوده نیز آگاه بوده است. مکنیل مسلماً در ایرلند حضور نداشته و، هرچند ممکن است چیزهایی درباره‌ی سفرِ میرزا به ایرلند شنیده باشد، بعید است که چنین روایتی شاملِ نکاتِ جزئی از این دست بوده باشد.

16) Sir Denis Wright.

17) *Morning Post*.

18. Viscount Melville.

مکنیل ممکن است در دسامبر ۱۸۲۲ یا در نیمه‌ی اول سال ۱۸۲۳ در لندن با جیمز موریه ملاقات کرده و در آن اثنا حادثه‌ای مربوط به یک شمع و صندلی پیش آمده باشد، ولی هیچ مدرکی در تأیید چنین امری وجود ندارد. اما چنین پیش‌آمدی می‌توانسته در حضور میرزا ابوالحسن رخ داده باشد و یادآوری او عملی است که با اخلاق و شخصیت میرزا وفق می‌دهد.

اشاره به مکزیک در نامه جالب است. جیمز موریه در نیمه‌ی دوم سال ۱۸۲۵ برای مشورت با اولیای دولت از مکزیک به انگلستان بازگشت. تاریخ نامه‌ای که در بند اول سند وصول آن اعلام شده ۱۸ اکتبر ۱۸۲۵ است، یعنی تنها دوازده روز قبل از تاریخ سوار شدن موریه به کشتی برای بازگشت به مکزیک. ولی تا چه اندازه احتمال دارد که در آن لحظه موریه نامه‌ای به میرزا ابوالحسن نوشته و ظاهراً شمه‌ای از مشکلاتی را که در مکزیک دارد برایش شرح داده باشد؟ این احتمال که موریه چنین نامه‌ای را به ویلاک و یا حتی به مکنیل نوشته باشد و یا این که بعد از خبر گرفتن از برادرش، دیوید (که دیگر در آن موقع سرکنسول بریتانیا در پاریس بوده)، درباره‌ی نامه‌ی مورخ ۲۶ اوت ویلاک تصمیم گرفته باشد که نامه‌ی درباره‌ی کتاب به میرزا ابوالحسن بنویسد حتماً بیشتر است.

اگر مکنیل «سند ب» را جعل کرده یقیناً نمی‌توانسته جیمز موریه را گول بزند، زیرا او خط میرزا ابوالحسن و امضایش را می‌شناخته و اگر فرض را بر این بگذاریم که مکنیل خط و رقم میرزا را آن‌چنان استادانه جعل کرده بوده که جیمز موریه ملتفت نشده فرضی است که احتمالش ضعیف است. پس باید فرض کنیم که مکنیل نامه‌ی جعلی را به صورت شوخی برای جیمز موریه فرستاده باشد. در این صورت، چرا باید ویلاک به دیوید موریه توصیه کند که «نامه‌ی تند» میرزا ابوالحسن را ببیند؟ آیا یک نامه‌ی واقعی از میرزا ابوالحسن هم در این میان وجود داشته؟ آیا احتمالاً مکنیل این نامه را دیده و هوس کرده که آن را برای خنداندن جیمز موریه به صورتی تمسخرآمیز بازنویسی کند و جیمز موریه هم تصمیم به استفاده از آن گرفته؟ و آیا روایت متفاوت «سند ب»، که اینک در تملک آقای دیباست، صرفاً پیش‌نویسی در جریان ویرایش و آماده‌سازی نامه برای انتشار بوده است؟ یک مورد گویا در نگارش اخیر واژه‌ی «فاحشه» است، در ارتباط با زن پادشاه که خط خورده و بالای آن با خط متفاوتی نوشته‌اند «بد» - که در متن چاپ شده یعنی «سند الف» این کلمه شده است «زن بد». می‌توانیم یقین داشته باشیم که جیمز موریه نمی‌خواسته واژه‌ی «فاحشه» در کتابی که او نوشته به کار برده شود؛ ولی آیا محتمل‌تر نیست که میرزا ابوالحسن و نه مکنیل چنین واژه‌ای

را به کار برده باشد؟

می‌بینم که نتیجه‌گیری قطعی از میان این همه احتمال برای من ناممکن است. مشکل است بتوانیم فرض کنیم که مکنیل «سند ب» را جعل کرده، بدون این‌که از کمک میرزا ابوالحسن برخوردار شده و یا نامه‌ای را که او شخصاً نوشته دیده باشد (تا بداند خواهر لرد کاسل‌ری چه گفته و نیز از پیش‌آمد شمع و صندلی مطلع شده باشد). این فرض که میرزا ابوالحسن خودش آمده و در نگارش یک نامه‌ی شوخی با مکنیل هم‌کاری کرده فرضی است که، با توجه به معروفیت میرزا در دربار و در گرو بودن آبروی خودش، بسیار ضعیف و بعید به نظر می‌رسد. میرزا ابوالحسن مسلماً آدمی بوده است شوخ طبع ولی نه در چنین شرایطی، و دلالی در دست است دال بر این‌که او حقیقتاً از انتشار کتاب جیمز موریه رنجیده خاطر بوده است. در این باره مثلاً نگاه کنید به کتاب ایرانیان در میان انگلیسی‌ها تألیف سر دنیس رایت، بند آخر صفحه‌ی ۶۹ [بند آخر صفحه‌ی ۱۳۸ ترجمه‌ی فارسی] (نگاه کنید به یادداشت ۸).

تنها یک سناریو می‌توان فرض کرد که همه‌ی این عوامل مختلف را با هم آشتی دهد. خانم مکنیل ممکن است حرف شوهرش را درست نفهمیده و یا جزئیاتی را که مربوط به سه سال زودتر بوده درست به خاطر نیاورده باشد؛ و یا این‌که فریزر ممکن است حرف خانم مکنیل را بد فهمیده باشد (در اوراق بازمانده هیچ نامه‌ای از مکنیل وجود ندارد که حاوی اظهار نظری درباره‌ی نامه‌ای باشد که فریزر به او نوشته بوده). میرزا ابوالحسن ممکن است در مورد نوشتن نامه‌ای به جیمز موریه با مکنیل مشورت کرده باشد، و از این رو مکنیل می‌توانسته در انشای نامه‌ای به جیمز موریه «دستی داشته باشد». (هرچند اثبات این امر در حال حاضر غیرممکن است، ولی طبق مدارک مستند موجود یقین حاصل است که مکنیل در ماه مه ۱۸۲۶ در تهران حضور داشته است). مکنیل ممکن است به میرزا ابوالحسن کمک کرده باشد نامه‌ای به انگلیسی فصیح بنویسد، و بعد میرزا ابوالحسن ممکن است ترجیح داده باشد برای «تقویت» و مؤثرتر ساختن محتوای نامه از بند دوم به بعد در آن دست ببرد و در شور و هیجان خود به سبک انگلیسی «دست و پا شکسته‌اش» بازگشته است. در آن صورت، «سند ب» می‌تواند رونوشت نامه‌ای باشد که میرزا ابوالحسن به دست خود ولی با گرفتن مختصر کمکی از مکنیل نوشته است. این سناریو چندان محتمل به نظر نمی‌رسد ولی، از طرف دیگر وجود یک نامه‌ی اصیل از میرزا ابوالحسن را با این ادعا آشتی می‌دهد که مکنیل در نامه‌ی منتشر شده توسط جیمز موریه دستی داشته است. و اگر جیمز موریه «سند ب» را از میرزا ابوالحسن، از طریق ویلاک یا مکنیل، دریافت کرده، این امر توضیح موریه را در

مقدمه مبنی بر این که بندِ اولِ نامه را حذف کرده چون «به دستِ یک نفر انگلیسی» نوشته شده بوده می‌تواند توجیه کند - و در واقع چه لزومی داشت که اصلاً از بندِ اول حذف شده صحبتی بشود (مگر این که موریه می‌خواسته تلویحاً به ما بفهماند کلِ نامه جعلی است). من در واقع از قوّت استدلال‌های خود در تأیید سناریوی پیشنهادی مطمئن نشده‌ام و خوشحال خواهم شد اگر شخصِ دیگری بیاید و توضیح بهتر و قانع‌کننده‌تری ارائه کند. اما از مدارک جدیدی که اخیراً کشف کرده‌ام چنین برمی‌آید که یک نامه‌ی واقعی از میرزا ابوالحسن حتماً در این میان وجود داشته است (اگر ویلاک آگاهانه در یک شوخی مشارکت داشته چرا بیاید و به دیوید موریه از وجودِ نامه‌ی میرزا ابوالحسن خبر بدهد؟). «سندِ ب» ممکن است رونوشتی از این نامه‌ی اصیل باشد یا نباشد. من یقین دارم که اگر خانمِ مکنیل دخالتِ شوهرش در تدوین «سندِ الف» اطمینان نداشت آن حرف را به فریزر نمی‌زد. ولی مکنیل چگونه از سخنانِ خواهرِ لرد کاسل‌ری در ایرلند در ژانویه‌ی ۱۸۲۰ مطلع شده بود؟ البته خودِ این هم می‌تواند از بیخ و بن داستان‌پردازی باشد: هیچ مدرکی در تأیید این که آن بانو اظهارِ نظری درباره‌ی زرنگیِ جیمز موریه کرده یا نکرده وجود ندارد، و استفاده از آن شاید برای اصیل‌تر جلوه دادنِ «شوخی» بوده است. ولی آیا «سندِ ب» هم شوخی بوده است؟ معما همچنان باقی است.

[اظهارِ نظری از مترجم - در پایانِ مقال، مترجم مایل است واردِ بحث شود و بگوید به دلایلِ غیرِ مستند، ولی زبان‌شناختی و روان‌شناختی، براین‌باور است که نامه‌ی میرزا ابوالحسن ساخته و پرداخته‌ی یک دستِ انگلیسی است. چرا؟ «دست و پا شکستگی» انگلیسیِ نامه‌ی منسوب به میرزا ابوالحسن درست همان‌گونه است که یک انگلیسی از یک ایرانی زبان‌ندان، که تنها مقداری انگلیسیِ شفاهی را طوطی‌وار آموخته باشد، انتظار دارد: پُر از حرفِ تعریف‌های جانداخته، صیغه‌های محذوفِ فعلِ «بودن»، استفاده از اسمِ مفرد به جای جمع و برعکس، استفاده از صفت به جای قید و استفاده از بعضی عباراتِ غیرِ مصطلح ولی نزدیک به بافتِ زبانِ فارسی، مثلاً what for به جای why، که به «برای چه» در زبانِ فارسی نزدیک است، و استفاده‌ی افراطی و نابجا از بعضی واژه‌ها مثل sir در آخرِ جمله‌ها. به عبارتِ دیگر متنِ نامه مملو از خطاهای دستوری است. ولی خطاهای املائی کجاست؟]

در «سندِ الف» هیچ‌گونه غلطِ املائی نمی‌یابیم و می‌گوییم ای بسا سهوها را موریه قبل از چاپ درست کرده است؛ بسیار خوب، ولی در «سندِ ب» هم، که ظاهراً باید به اصلِ نامه

نزدیک‌تر باشد، باز از غلطِ املائی اثری نمی‌یابیم. شخصی چون میرزا ابوالحسن، با معلوماتِ انگلیسیِ ناقصش اگر در یک نامه مرتکبِ ۳۰ خطای دستوری می‌شود باید در همان متن مرتکبِ اقلاً ۵۰ غلطِ املائی شده باشد. چون قابلِ تصور نیست که کسی به انگلیسیِ دست و پا شکسته صحبت کند و چیز بنویسد ولی واژه‌های دشوار و نابه‌هنجارِ زبانِ انگلیسی را تماماً با املائی صحیح تحریر کند. غیر ممکن است. پس، یا شخصی، «یک دستِ انگلیسی»، سرتاسرِ نامه را مرور و خطاهای املائیِ آن را اصلاح کرده ولی خطاهای دستوریِ آن را دست‌نخورده باقی گذاشته، و یا این که همان دستِ انگلیسی نامه را از اول عیناً به همین شکل تحریر کرده است.

و اما ایرادِ روان‌شناختیِ من: اگر خودمان را جای میرزا ابوالحسن بگذاریم، بوالحسنی که از دستِ جیمز موریه سخت عصبانی است چون می‌بیند خودش و ولی‌نعمتش و همه چیز کشورش را به بادِ تمسخر گرفته، آیا می‌آید و در آخرِ نامه تقاضای بلور و چینی و بذرِ گل می‌کند؟ نویسنده‌ی نامه می‌خواهد نشان بدهد که میرزا ابوالحسن چقدر بی‌شخصیت و حقیر است که با وجودِ این همه خواری و خفت باز می‌آید و از «دوستِ دیرین» خود خواستارِ اظهارِ لطف می‌شود. ولی آیا میرزا ابوالحسن خانِ واقعی تا این حد بی‌شخصیت بوده است؟ من که باور ندارم. ک.ا.]

ارجاعاتِ مؤلف

(۱) برای جزئیاتِ زندگیِ سررابرت موریه نک.

Memoirs and Letters of the Rt. Hon. Sir Robert MORIER G.C.B. from 1826 to 1876 به کوششِ دخترش، Mrs. Rosslyn Wemys (لندن، ۱۹۱۱)، نیز Sir Robert Morier (آکسفورد، ۱۹۷۳).

(۲) وزیرِ مختارِ موقتِ دولتِ بریتانیا در ایران در سال‌های ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵.

(3) *A Journey Through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople in the Years 1808 and 1809* (London, 1812); and *A Second Journey Through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople Between the Years 1810 and 1816* (London, 1818).

[یکی از ناشرانِ تهران چندین سال است که ترجمه‌ی فارسیِ این دو سفرنامه را در فهرستِ کتاب‌های

زیر چاپِ خود اعلام می‌کند، ولی این ترجمه‌ها هنوز منتشر نشده‌اند. (م.)]

(۴) بررسیِ جدیدِ رمان‌های جیمز موریه در دو رساله‌ی دکتری انجام گرفته است: رساله‌ی Terry Grabar در

دانشگاهِ میشیگان، ۱۹۶۲ و رساله‌ی Ava Inez Weinberger در دانشگاهِ تورونتو، ۱۹۸۴.

(5) DARF Publishers Ltd, London, and TYNRON Press, Lutterworth.

(۶) برای جزئیاتِ مأموریتِ جیمز موریه به مکزیک نک.

Henry B. McKenzie Johnston, *Mission to Mexico: a Tale of British Diplomacy in the 1820s* (لندن ۱۹۹۲).

(7) *The Quarterly Review* (January 1829).

(8) *The Persians Amongst the English* (London, 1985), p. 69n.

[مشخصات ترجمه‌ی فارسی: ایرانیان در میان انگلیسی‌ها: صحنه‌هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا. نشر نو با هم‌کاری انتشارات زمینه؛ چ ۱ در ۲ ج، ۱۳۶۴ و ۶۵؛ چ ۲ در ۱ ج، ۱۳۶۸.]

(9) Scottish Record Office GD371/16/8.

(۱۰) نقل شده در ترجمه‌ی ملخص حیرت‌نامه‌ی میرزا ابوالحسن به انگلیسی با این مشخصات:

A Persian at the Court of King George, translated and edited by Margaret Morris Cloake (London, 1988), pp. 246-7.

